



۲۰۱۷/۰۷/۱۸



احسان الله مایار

سرنوشت ملت افغان در بازی های سیاسی

در طول در به دری و مهاجرت ثانی از آلمان به امریکا از سال ۱۹۹۶ تا اواخر سال ۱۹۹۹ با اعضای خانواده کوچکم در ایالت تکزاس زندگی می کردم و با یک تعداد از دوستان، مرحوم عبدالکریم حکیمی، مرحوم داکتر اعظم گل، انجنیر محمدنعیم حکیمی، داکتر معصومه کاظمی، آقای محمد نعیم گردیزی، داکتر فوزیه، آقای وحید و چند نفر از دوستانیکه اسم های شان به خاطرمانمانده که امید است مرا عفو نمایند، هفته یکی یا دو بار پروگرام رادیویی برای افغان های مقیم دالاس و حومه آن داشتیم.

در چوکات پروگرام برودکاست رادیو بنده با الهام از "عجب خان و رجب خان" دو چهره از مردم عام افغان ما را به نام های "مادر فیروزه و مامور" در زندگی صحبت های رادیویی به شنوندگان معرفی نمودم که به زودی در حلقات افغان های مورد پسند قرار گرفته و انعکاس مثبت نموده است.

صدای مادر فیروزه از حنجره داکتر معصومه کاظمی و مامور با آوای دوست عزیزم دپلوم انجنیر محمد نعیم حکیمی به سمع شنوندگان رسانیده شد که در حلقه آنها خوشداران زیاد داشتند.

به تاریخ ۱۸-۲-۱۹۹۸م رادیو درامی از خامه ناتوانم قدم در جهان زندگی گذاشت که مقدمه آن توسط این بی صدا به سمع خوانندگان رسانیده شد و اصل درام توسط عزیزان ایکه در بالا یاد شان نموده ام. اینک شما و آن رویداد چیزکی کم از بیست سال گذشته:

گریپ واین- تکزاس ۱۸-۲-۱۹۹۸

۲۳-۷-۱۳۰۸ هـ ش ۱۵-۱۰-۱۹۳۱

محمد نادرشاه پادشاه افغانستان در ماه میزان ۱۳۰۹ لویه جرگه ای را در کابل دایر نمود. این مجلس بر علاوه بر تأیید پادشاهی محمد نادرشاه هیئتی را مرکب از یک و صد و پنج نفر از بین اعضای خود جهت تصویب قانون اساسی تعیین کردند. این هیئت که شورای ملی نامیده میشود در ماه اکتوبر ۱۹۳۱ قانون اساسی جدید را با عنوان (اصول اساسی دولت علیه افغانستان) به تصویب رسانید.

این قانون اساسی در جریان سالهائیکه اعتبار داشت حامی منافع ملی مملکت بوده و دارای ثبات بود. اینک این قانون مترقی بود و یا پسمانده سؤال جداگانه است و ما بحثی درباره نداریم اما اهمیت آن در ساختمان نظامی مستور است که افغانستان را از یک حالت تباهی، خلائیکه بین دوره پادشاهی شاه امان الله و محمد نادرشاه، خلق گردیده بود نجات بخشید.

این وثیقه ملی تا به توشیح قانون اساسی جدید که بتاريخ ۹ میزان ۱۳۴۳ مطابق به اول اکتوبر ۱۹۶۴ توسط پادشاه افغانستان صورت گرفت، بالای مملکت حاکم بوده و تضمین ثبات افغانستان را مینمود. در مدت اعتبار

این قانون بیاد ندارم که در باره اش جر و بحث شده باشد صرف اینقدر میدانستیم که افغانستان باید مانند دیگر ممالک جهانی يك قانون اساسي داشته باشد و بس. در سالهاییکه این قانون بحیث آخرین مرجع فیصله های قانونی دولت از آن استفاده می گردید بر حسب تصادف پوره ۳۳ سال دوام داشت و سه نفر از اعضای خانواده شاهی افغانستان، محمد هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داود خان در عمل تحت حمایت این قانون اداره مملکت را بدست داشتند.

عملکرد شان واسم تعدادی از شخصیتهای نخبه افغانستان که با ایشان همکار بودند در تاریخ وطن ثبت گردیده است که بزرگترین نشانه خدمات شانرا میتوان طوری خلاصه کرد که نزد ملت افغان ارزش به سزائی دارد و آن طور است که تمامیت ارضی مملکت ثابت، استقلال وطن ما محفوظ و در سرتاسر مملکت امنیت برقرار بود. در اواخر عمر این قانون اساسی مملکتی بصورت نسبی معمور داشتیم و بدون شك گفته میتوانیم که در بسیاری موارد باعث رشك همسایگان می گردید. بزرگترین افتخار مامورین دولت، چه در رتب بالا و یا پائین، این بود که خدمتگار وطن خود بودند و در جریان این سالها نشنیده باشیم که فلان مامور دولت در خدمت يك مملکت بیگانه بوده باشد.

صفحه جدیدی در تاریخ افغانستان باز شد و قدرت اداره از حلقه خانواده شاهی به مردم انتقال یافت. از طبقه عام افغان یکی از بزرگترین شخصیتهای مملکت، داکتر محمد یوسف از طرف پادشاه افغانستان در رأس اداره انتخاب گردید. جهت تفکیک قوای سه گانه در افغانستان، تعیین سرحد صلاحیتهای شان و هم آهنگی زندگی مردم در چوکات يك نظام مشروطه شاهی و زیر چتر دیموکراسی، ایجاب بوجود آوردن قانون اساسی جدیدی را می نمود. در اول اکتوبر ۱۹۶۴ قانون اساسی جدید بعد توشیح از طرف پادشاه افغانستان جاه نشین قانون اساسی سی و سه سال قبل گردید.

در يك سفر رسمی پادشاه افغانستان قبل از آنکه قانون جدید روی کار آید بنا بر دعوت جان ف، کنیدی رئیس جمهور به ایالات متحده امریکا سفر کرد و در ضمن مذاکرات، از طرف یکی از همسفران پادشاه در باره روحیه ونکات برجسته قانون اساسی جدید برای رئیس جمهور امریکا معلومات داده شد.

در ختم این معلومات جان کنیدی روی خود را جانب اعلیحضرت گشتانده بر خلاف انتظار با يك لهجه جدی چنین گفت: "هر چند شما احساس تعجب نمائید، اما من وظیفه خود میدانم که اعلیحضرت را از مشکلات و خطرهای که در انتخاب و تطبیق دیموکراسی در سر راه شما موجود است، بر حذر دارم. اگر فقط به يك مثال اکتفا نمایم، به شما گفته میتوانم که ما امروز پس از تقریباً دو صد سال هنوز هم از ناحیه آزادی مطبوعات و دیگر مظاهر نظام دیموکراسی دچار مشکلات گوناگون می باشیم. شما باید در این راه با دقت و احتیاط قدم بگذارید" (ص ۱۸۸ خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا)

قانون اساسی مراحل مشروعیت خود را به پایان رسانید و مدار اعتبار قرار گرفت و موقف "حاکم" به "ولسوال" مبدل گردید و در این مدت کمتر از ده سال از این مقطع تاریخ پنج نفر از شخصیتهای ممتاز تاریخ معاصر وطن ما در رأس و روی صحنه سیاست آمدند و با بزرگترین مشکلات در جامعه ما دست و پنجه نرم کردند. ما می دانیم که تکوین یک نظام جدید کار ساده ای نبوده و نیاز به وقت و زمان دارد.

در اخير دوره يك صدر اعظم از طبقه عام بار ديگر يكي از صدراعظمان سابق افغانستان مربوط به خانواده شاهي در اثر يك کودتاي نظامي قدرت را بدست گرفت و با اعلان نظام جمهوري بساط نظام شاهي را از افغانستان برچيد و بعد از مدت كمي قانون اساسي جديدي جاه نشين قانون ۱۹۶۴م گرديد.

در پروگرام امروزي شنوندگان راديو "نهضت ديموكراسي افغان" بارديگر گفت و شنودي از مردم عام افغان داريم.

شنوندگان گرامي بخاطر دارند كه در راديو داستانهاي قبلي زياد تر صحبتهاي رجب خان و عجب خان و يا مادر فيروزه و مامور در زماني صورت ميگرفت كه در افغانستان مردم ما بصورت نسبي زندگي بي سر و صدائي داشتند و در صلح و صفا با هم زندگي ميكردند. مختصر ميتوان گفت كه آنهمه سرگذشتها مربوط به چهل سال قبل از امروز و يا اضافه تر از آن بوده ليك بعد از آن مدت جريانات عميق ديگري در وطن ما روي كار آمده كه ايجاب ميكند زندگي مردم عام را در اين چوكات جديد مطالعه كنيم.

راديو داستان امروز ما مربوط به صحبتهاي مادر فيروزه و شوهرش مي باشد كه به تاريخ ۲۷ سرطان ۱۳۵۲ مطابق به ۱۸ جولاي ۱۹۷۳ صورت گرفته. روزيكه چهره افغانستان را بطور كل تغيير داد.

مادر فيروزه: آه مامور.. آه مامور آخر بخي بيدار شو اي چي خو اس كه خلاصي نداره.
مامور: چي گپ اس كه ده اي نصف شو بيدارم ميكني دنيا خو چپه نشده. وي وي اي چه گرمبس اس. مثليكه بابه غرغري گل عالمه گرفته.

مادر: از امي خاطر بيدارت كدم كه كدام گپ اس. اي صدا خو از بابه غرغري نيس، بشنو مثليكه آتشبازي كل شاره گرفته.

مامور: خدايا خيركنه. هر چه كي اس كدام گپ اس كه سر و پايشه نميفامم. تو مره امو واسكتمه مه يك دفه سر بام بالا شوم كه اگه از اونجه چيزي مالوم شوه.

مادر: آه مامور بيا ديگه پايان شو كه اولادام بيدار شدن. خورد تركا اشلق ميكنن.

مامور: مادر فيروزه. نه بابه غرغري اس نه آتشبازي. صدا هاي توپ اس و تفنگ. صبور جان همسايه ما كتي برادر ايش سر بامب استن. از طرف شار صداي غرس موترا و تانكهاي عسكري اس كه هرطرف روان استن. به كسي چيزي نگويي ميگن كه پادشا گردشي شده.

مادر: او مامور اي گپا ره نزن خد او روزه نبياره كه پادشا گردشي شوه. بس اس امو كه اغا جانم قصاي سابقه ره ميكنه امي حالي از ترس نزديك ميشه كه زاريم بترقه. حالي شكر تو كاركي داري كه گذاره ما ميشه. فيروزه ده صنف خود دوم نمبر اس و اولادا ديگام شكر مكتب رو شدن ديگه چه مي خواهيم. از پيسه خياطي مه يك چند پيسه پس اندازام كديم. نه نه نگو اي گپاي پادشا گرديشه.

مامور: مه خو گپ صبوره بریت گفتم. او خو ده بالاي سار خورد ضابط اس يگان چيزي عسكري ره ميفامه.

مادر: مه خو دمي پوش قران پاك يك گره ميزم و يازده روپيام نذر غوث الاعظم دستگيره ميگيرم كه اي گپا درست نباشه. اي صدا ها خو زيادتر شده ميره خدايا خير كنه. مي بيني آسمان كمكي روشن شده ميره. مه خو ميرم وضو ميكنم و تا نماز صب چند ركات نفل ميخانم. اولادا برين شما دعا كنين. دعاي شما زودتر به درگاي خدا قبول ميشه.

مامور: مه اوضا ره خراب مي بينم. ده اي وقت كه اعلازرت خارج بري علاج خود رفته نميفامم كه چه حال سره مردم ما ميايه. مه مائل استم كه كمكي روشني شوه يك دفة تا امي منار ديمزنگ ميرم. اونجه سر ك عمومي است حتمن از مردم خبر مبري ميشنوم.

مادر: حالي تو ده اي كارها چه غرض داري. ماره ده ايوقت تنها نمان. خانيتها سيل كو. اي سياه سرا ره چطو ايلا ميكني.

مامور: گپ توام درست اس. اما طرفاي پنج بجه كل خلاق در راه روان استن. ببی همي آلي هوا خوب روشن اس. مه ده بایسكل ده يك ترات ميرم به يك پلك زدن پس ميرسم. دلم بسيار نا قرار اس مابین خانه ما و منار ديمزنگ يك كوچه ده مابین اس.

مادر: بيا ديگه اگه ميري همي آلي برو و زود ترك پس بيا. مه دروازه راه پشتت زنجير ميكنم. يك لحظه مكث...

مادر: شكر كه پس رسيدي، اي صدا ها خو زياد تر شده ميره بگو كه چه گپ اس.

مامور: پرسان نكو. گم مپ مالوم نيس. مردم اس كه پيشروي منار جپ ميزنن. سه دانه ازو موتراي زره پوش.

مادر: زره پوشش چيست؟

مامور: ده گپ زدن بانيم زنه. پارسال در روز رسم گذشت جشن همو موتر اي جيب مانند كلان كه آدمايش ده درون مالوم نميشه از پيشروي ما تير شد يادت خو هست، هموره زره پوش ميگن. ياني گوله تفنگ سرش كار نميكنه.

مادر: چرا ايطو زود فار ميشي. مه خوچيزي ديگه نگفتم. مه از كجا بفامم كه زره پوش چيست؟

مامور: خو گپ ايطو بود كه سه تا اي موتر سه طرف چارراهي ديمزنگ ره گرفتن. طرف ترافيك خو بسته اس اونجه عسكري ايستاده استن. بسياري شان از مي كلا پچقا استن. مثل صبور همسايه ما. سر ازي موتر ماشيندارا بسته اس وامي طرف شار كابل، دارلامان و كوتي سنگي فير كدن اس كه خلاصي نداره.

مه بچشم خود ديدم كه يك صاحبمنصب عسكري ره كه خدا گردنمه بسته نكنه توليمش خو بود از سر بایسكلش پايان كدن و كلايشه از سرش گرفتن ده باغ واش بردن. اونجه بنديخانه واري چيزي ساختن.

مادر: او خدا تو فضل كني. يا شاه دوشمشيره تو كابله نگاه كني. مامور جان بسيار مره ترس گرفته و اي اولادا ره ببين كل شان قد و نيم قد. اگه خانه ماره چور كتن چطور كنيم. كاشكي ما قلای قاضي پيش كاكا جانم ميوديم. اي چطور ميشه؟

مامور: بخدا مادر فيروزه مام گنگس ماندیم. خوده بخدا بسپاريم. بنده عاجز هستيم. تو باش كه همي راديو ره چالان كنيم كه چه گپ اس؟ شش بجه خو پروگرامش چالان ميشه.

مادر: اي خو تنها باجه عسكري اس ساز و ماز خو نيس.

مامور: مه رقتم سر بامب. تو همينجه گرد اولادا بشين. امروز مكتب مكتب نيس. اولادا از خانه شور نميخورن. مره همو چاينك چاي كتي نان. مه سر بام كفترا ره ميكشم دانه ميتم وهمونجه چايم ميخورم.

قدري مكث...

مادر: هله مامور زود پايان شو كه ده راديو كدام گپ اس.

مامور: چه گپ اس. دلم از دلخانه كشيدي.

مادر: بشنو سردار داود خان گپ میزنه.

مامور: کي؟ سردار داود خان؟ تو چپ... آن بخدا همو خودش اس

صدای سردار داود از رادیو

... در این لحظه دوست عزیزم نعیم حکیمی کاست صدای ثبت شده سردار محمد داود خان را برو دکاست نمود

که موجب تعجب و پسند شنوندگان قرار گرفت. ...

مادر: او مامور حالی چه گپ شد؟ سر ما مردم چی می ایه؟ ما چه کنیم؟

مامور: مام گیچ ماندیم. همقیه اس که داودخان خو بچه کاکا و شوهر همشیره اعلارزت اس. ای خو کاری نمیکنه

که خاندان خوده و وطن ماره خراب کنه.

مادر: مه ای گپاره نمیفامم. حالی داود خان پاچا شده یا چیزی دیگی؟

مامور: نه بابا پاچاهی خلاص شده همو گپ صبور درست بود که پاچا گردشی شده. نشنیدی که داود خان

جمهوریته اعلان کد؟ آلی دیگه ده ملک مام مثل پاکستان رئیس جمهور کار ره بدست خود میگیره.

مادر: هر چه که باشه خو منصبش از پاچاهی کده پایانتر اس. رئیس خو هر جای اس اما پاچاهی!

مامور: مه خو کالای خوده میپوشم سر کار خود میرم. عقل ما کوتاه اس. چه میفامیم که دمی کار خیر افغانستان

و مردم ما باشه. خدا خو مهربان اس. یک چیزه بریت بگویم همی داودخان خو بسیار آدم وطن دوست اس. دمی

دوران صدراعظمی خود خوب کارها کده. باز ام کاراره بخدا بسپاریم. اولادا ره امروز نمان که مکتب برن.

مادر: مامور جان ده گپ زدنایت احتیاط کنی. خدا همراهیت. کاشکی که امروز نمیرفتی خاطر پریشان نمی بود.

مامور: بامانخدا کته ما مردم عاجز کسی کار نداره. زود میآیم درواز ره بسته کو. بری کس واز نکنی.

مادر: خاطر جم باش بامانخدا بیا از زیر قران پاک تیرشو همی پشتیوانت باشه.

بدون از تبصره، اما هر یک نظری داریم که چی؟

ختم